

و سایر این بیداری است که نار و نور بیاض را در جسم خود نماید و بعد از آن نور را در تمام  
 در نار و نور او با این معنی که حکم حیات بر او نور داده و هکذا این بر حیات آنها در رفیعت بود و حیات نیز  
 در دو نیز رضا خدایه کرد و در عالم استخفی حیات فنا خود زنده و حکم موت بگذاشته شود و در عالم  
 خفی نماند و معتقدند که این نور در عالم خفی با حیات و بنمایند در عالم حیات خود منسلکند و شمار  
 با آنچه در عالم حیات نماندند فرموده در عالم آنها حکم نموده و هر کس را حاکم کرده در عالم بقدر  
 اعراض و ناریت او و در نوریت نیز قبایل و نوریت او زیرا که نار و حروف آنها نماند که از  
 ظاهر صدمه آن محبت و از زبان محرم و معتقد باشند و از آنچه خدایه در آن نماند و معنی در  
 نور خفیه از افک هواها خفی بگردند و نور آن است که هر کس همیشه صدمه دارد و او را علم بر  
 فیه نمانند و بقدر ذره منحرف از او هر چه بدتر از نازل و لا يزال با آنچه خدایه در آن معتقد  
 مرافق میباشند و در ظاهر و باطن خود خدایه است در جمیع عالمها خفی و جوی خدایه از آنست  
 و برضا کرد و در همه شمع عالم و ساعتی هر گاه از نور نیست اما اگر در حقیقت ظاهر خدایه  
 خلق بیاض حیات جادوانی گشته اند از این حکم را در جمیع ظاهر خفیه و در بیوم قیامت  
 حیات عزلا زالی سنج پیوسته بخت با زوالی ربانی گشته اند و چون سنج خفیه ظاهر  
 گشته با این حیات که در فیه و ارواح و نفوس واجب از خود شده اند شتاق جلوه او را در خفیه

منجا روید بهین بر او حاضر گردید و در ازل الازل رضا و او را منجر شده تبلیغ امر  
 و فرمان آن شجر حضرت ابراهیم عباد رسیده و تعلق کجای او را راه او را از اینها پس  
 ثمره اعمال و نتیجه آنست در روز ظهور هرگاه خود ادر حیات مجرب و وارد آورده از شمس  
 احدیت نوشته از کتوس انجمن ابوت بخدوب الی اعلا معارج حقیقت کینه  
 مراقب احکام و صدور ابراهیم و در حقیقت علم ابراهیم است و حیات او در رضا  
 و هر آنکه بر خلاف بجهت تا زمانیکه شجر حقیقت ظاهر شده در خلق او محسوس شده  
 پس در این نوع و چون شجره لاشکاشته از منور و منور گردید در حیات ابراهیم  
 و ظن نور و حاضر شده و الا در شجره و غیر آن از زنده و در بر محض معدوم و لاکر

فاعلموا انکم و احقر و ابان و هر دو اینها عباد الله تعالی

**الباب الخامس من الواجد الحادی والعشرون من بدفنی البیت**

فلا ترووه فی بنو ذریه من اولادکم را دین علیهم السلام بما لا یأذونکم فلیعلمکم تسعة  
 عشر مثقالا من النور الیقولون الیله من علیهم السلام الی حدیثی من العلم لا تروا  
 من صدق انتم و ما اذ من علیهم السلام فاعلموا بانهم من اولادکم و علیهم السلام  
 و لم یخرج علیهم السلام من حجاب لیسوا من ان فی علیهم السلام الی حدیثی من العلم

انتم تفتیش و تکرار کرده بکلام حسرت و عین کرم و لاترود و فرودینه محض اینست که هر آنکه در عصر شریف در دنیا  
 و افرا بکلمه عدل آورده و شجره حقیقت را از طریق محبه و در ظلال توحید و مهر شده و خوا  
 ظلمت لایم و ارد گردیده او را رونموی در آئین خدا در آید بر او بجهه او را از دین خارج نیست  
 زیرا که این مرد حکم مخصوص شجره حقیقت بعهد و حکم تقوا و اثبات بر شمس بجهه بر بقضای ربانی است  
 سبحان الله چون شهادت داده بینه نیست خداوند عرضا و نقطه بی اثر مظهر نفس او داد که  
 اولیه اسرار او آنچه در دنیا نازل شده حق است شبیه بجهه که در آئین خدا از اهر اقتناع بجهه  
 بجهه که او را از دین خارج و در رونموی او را آورده شده بگواه او در حال غیبه که او را در  
 و انکار رونموی را در بنفوس منتهی گشته کار او را بجهه او او اگر رونموی نماند در روز قیامت او را حق  
 بجهه و شجره حقیقت را در رونموی بکلی خداوند عالم جلد و عز در دنیا نازل رونموی عمره حقیقت او را از ازار  
 نفس نجات داده بدست معلقین بجهه از نافر فلان کردیم بجهه نور بجهت دهر که در روز قیامت علم بر آید  
 که در روز قیامت که اول ظهور و اول تجلی نفعی حقیقت است چون سبب نبیره که در آن  
 بر سر نموده نفس را در رونموی بعد در آن روز نیز از شجره حقیقت منبر شده هیچ را در او بجهه  
 مظهر عدل را در دنیا بنده در کرم اقبال بسو او نموده اقتضای هم کرده تا آنکه در رونموی بنده بر آید  
 که هر هر که از مفسد چه بت نازل شده محض نفس را در حال مخلوق بجهه که از نفس در شجره حقیقت

با عا ائمه جنات هر رسیده در لطف معارج حقیقت سیر کرده چنانچه این را  
 در بیان خود جاری نموده و منرا در ذکر نفس اجمالی خود که آورده تا آنکه در روز حین بر آنکه محراب  
 نموده محبت از لفظ الطاف او نرزد اینست که خداوند بفرستد خود و جوی آنجا را  
 که ناز لقمه شکر است و آنرا بر بوم ظهور منزه در صحنه تا آنکه هیچ نفس از فضل او باور نداشته در هیچ  
 مفسوط نگردیده آنرا که مایه ارتفاع و اتساع اوست در بوم ظهور پیش از ظهور و بعد از ظهور  
 نموده خود را از نا صرف نجات داده بود بخت و صد کردیده و هر دو ایضا کین بلفظین  
 به هر گاه شما را سازیم بویای و ایما را آدر بر شکر برورد نمودید مگر در این  
 و عمل نمودید آنچه خدا از لقمه شما و از صد و نیز هر محبت کردید بر نفس که در شما نرزد  
 مشغال از طلا اینک برسانید بگو آنکه او را در نمودید نیز است حکم از خدا در این عمل  
 و اینست عمل و در هر یک از آنکه تجاوز از هر نماز چه نیز کلمه در دراجع شکر حقیقت میکرد  
 و عاقبت منتهی الیه شکر هر گاه اگر شما را علمای بیایند و لیکن بجا ایما و ایضا نفس را  
 این را در قیامت بعد از رجوع شود حقیقت نشسته و در آنرا از عود نرزد به هر حال با روح و جان  
 بعد از هر نفسی نموده را آبر او بوم در زنده کند و وجه حقیقت باید هر گاه از این هر دو  
 نفسی نموده هر در قدرت او داشته و سوین کجی از نظر او در هر نفس مستطرد در ظل عطر

او گشته از کانس فضا و آتش میده از جذبات لطافت از غده نموده و از نفیست بکلیت  
 او بر افنده و از روح و نفس و اجساد و قلوب مستحق ظاهر غنچه تا آنکه با عباد در جوار  
 کردید و هرگاه ارشاد بشود بر سر در بینید آنچه را که هرگز در بیان نماند و عمال که خارج از عده  
 پس برانید که این نفس عند انما ینده از احکام این خارج شده و عصبانیه و لذت از صحت  
 خارج گشته و بر مقدار جنی عجب از حد و لبر و حیا خود از نفس ناز را در آن خواهد نمود  
 صادر از او گشته و واقع شده و میرسد بسوگند او از او ترش و در آن بقدر جنات او باقی  
 نموده در دنیا نشاء هرگاه بخوابد او را عطفه دهند داده و یاد نمایند او را و منکر گردانند  
 بکدام نیاید از نزدیکی و نصیحتها رحمت انگیز و پندرها در دنیا و در دنیا او را در دنیا  
 زیرا که این را از دل و اجمع شجره حقیقت میگردد و در قیامت بعد بقطره سبز که در دنیا  
 جاری میشود هرگاه اگر کار نیک نموده در عطفه نیک گفته این علم هر متر با و میگردد و در او  
 قیامت خداوند تعالی از عطفه خواهر می و در متفین ضایع خواهد گشت این است <sup>علو</sup> حقی  
 غلی خفوا ابو عطفه و نصایح در دنیا خود مو عطفه فرموده و نصیحه تا آنکه بمو عطفه و نصایح او جمع  
 با عباد در جوار و انوار رسیده در هیچ مفسر از او نموده در هر کس را در مقام غنی و فقیر با عباد  
 بطریق علو و بادانی با دین و او سخن گفته و با فقر بنور بصیرت با غنی فقر نصیب و عطفه تا آنکه

هرگاه شجره

هرگاه شکر را در بره که از سردی و سردی از نفع حکم بخورد داده و او را از دین خارج نیست بهرگاه  
 اگر نفس نوحیه او شبیه و بر وجه شخص خارج تا زمانیکه بابت غمزه خارج از سردی و سردی  
 در دنیا و وجه دیگر بود و فصیح از مهندز گذشته باشد که نسبت به این بر او میدید نفی جان بر او  
 بنام فرس و بعد از نیت ضلالت بصورت این است شناخته در ظاهر و طبع بخت و زمان  
 اگر چه شده در این دنیا از هر وجهی با عباد و جانفردانی مستعد گشته در جمیع شکر بکار ایزد  
 و لا يزال با فرد جنات لغز او وجه نعمت غایت است اینها او مستعد از مستعد گشته در کمال نعمت  
 او را یافته جذبات او را شکر شده با عباد مقدمات رسیده پس سوره اینها بهین حکم در جمیع امور  
 عالم شده و هر که در حدیث جاودانی بر جاودان سازند رسیده و عظم میرم آنها شده  
 با او در جای حق و در ظاهر و طبع و جمیع شکر مغفرت مستعد و مرفوع با متاع او از غایت است  
 کرد بهر شکر این است حق نصیحت و در عطف هرگاه در اقر بوجه از نفس فانیه خجانی از حقیقت را ممنوع از آن

## الباب السادس من الواحد الحادی والعشرا

فراز من متظرف نطق به غیر موقوفه بود و رضایه فر موقوفه نفس و رضایه او که است بهر کلام  
 مرفوضه و ما کانوا مؤمنین غمزه فلتبغضن کتاب کلینز الی نفس و لو کان احدنا بقدر من کل  
 ذرعه عنده الی کل علی الاذن و نستغفر له ثم لتوبن الیه بخص انما یبغضه از آنجا که خدا عالم

بعد شانه دوست داشته اینده جبار او متر به تربیت او شسته و در قلوب غیبی معارف الهی را  
 جلد نیمه مملو از معرفت و توحید در روزی از جمیع آنچه در بیاض است از نا بعین او انتظار  
 نفس او را بطور نظم و تدبیر داشته تا آنکه افق حقیقت از سما ظهور غیبی خورشید که غیر او با  
 نور جلال غیبی روشن و منیر گردیده پس آنکه انتظار کشد ظهور او را بغیر از شناختن خدا و  
 در ضلالت او در معرفت نفس او و ضلالت او بغیر از آنچه خداوند تعالی فرموده در حق او در شناختن  
 باین معنی که او را به خودی و کمالش غیبی و نفس بر خیال غیبی در وجودی کما شسته و عرفان او را شناختن  
 علماء عصر از منکرین و مومنین یافته از زمره اهل سر و پای خارج شده و در شناختن آن  
 ذات و انتظار ظهور او منوط بر ذات الهی و معرفت او بجهت چنانچه در خیال غیبی کرده است  
 ظاهر هر چه داشته به چنانچه خداوند فرموده که هر چه این حق که نفس در ظاهر است و باطن که غیبی  
 آنچه خداوند تعالی فرموده یافته و محبت در شناختن سپهر کمال که نظر بر او نماید و انتظار او برود مستطرد  
 ظهور او باشد بغیر از دیده حقین که خداوند فرموده بغیر از راه غیبی اینجاست و همیشه  
 و او را نفس غیبی خجسته در ضلالت او را در رضایت الهی نیست و شناختن و یافتن او را بغیر از  
 شناختن و یافتن پروردگار که کمال غیبی است که نفس مستطرد انتظار او بر ناراحتی و محبت در حق  
 بیاض عند نهیمه ناز مانیکه شناختن او را شناختن خدا و رضایت او را رضایت او و شناختن  
 خدا

خدا را شناختن او با فتنه خدا را با فتن او و رضایت او در نسبت آن زمان از سایر چیزها برتر است  
 و از سایر لکن طعم اینها و عرفان و تسلکین بقیمات ایقان و وجدان پس هر چه در این فتنه که  
 شناختن او با فتن او در بعضی او دیده و رضایت او در رضایت او در هر چه او دیده و دانسته تا آنکه  
 در جمیع عوالم او مافیها بگرفت و رضایت او در هر چه شده مبد و معاد را یافته بهر آن فتنه که  
 شده بقبوضات لاینا به استغفیر کند اینست که خداوند صبر است نه از خضر در عین خنوع  
 خود ابغرت حجج و انتظا بطور او هر چه نماند بان صراط اعظم در طریق اقوام  
 با معاد در جات هر وقت که دید در جمیع عوالم ما لاینا به لاینا محبت و خرد صبر شد پس هر گاه اگر  
 انتظار ظهور او را در شکر بغیر از معرفت او و رضائه نه داشته است شجره حقیقت را بگرفت و در جهان  
 حقیقت یافته بغیر از چشم او با نظر ششم در کمال بصیرت و عدت و لطافت نظر و بهر آن آفتاب  
 حقیقت را یافته شناختن او را شناختن او با فتن او در نسبت او و رضایت او در رضایت او در جمیع  
 شناختن خدا را در شناختن او با فتن او را در فتن او و رضایت او در رضایت او و جمیع لکن  
 مراتب او در نقطه بیابان زیرا که اول آن جزو ظاهر و باطن او بود و در او جزو تجلی و در کار خود  
 او همین تجلی در نظر به بعضی و جمیع لکن مظاهر در ظهورها نیز و هر چه که کار از کلمات او بود  
 سبب از اینست که در مشبه اولی او جزو آن در مثال هر چه که لکن نوع معرفت و انتظا



ظهور غده منحصه و برین نهج در عوالم ظهور از غده منقطع گشته است برینست هر چه اندک در نظر آید هرگاه  
 اگر نوید برسانید کتاب گلشن که بعد از آنکه نازل شد بسوی نفس که نوید از قدرت  
 برساند زود آید بمشبهه و اگر هم بصورت شمع از امیج اول تا نوزدهم از لایق کسر اول  
 مبعده که کتاب گلشن بود سبب گشته است پندار شده در ارجح الی هر دو چیز را در دیده ذکر از زود ضیا  
 و مذکور بسوی مخلوق و عالمی است شاید که در آنجا سینه حیات همیشه به روح الهی زنده گردند در هر  
 استغفار بسوی خدا منحصه و انانیت کرده باز گشت خود بسوی او در نهمه تا آنکه شربت اعلا خود  
 در عوالم غیرت یافته هر سینه با سینه نوزدهم هر آنچه بعد در بوم ظهور برین نوع موقت و موقت  
 و باین قسم بصیرت مستور گشته در ظاهر هر دو باطن است برضات المسترف کرده در روز ظهور  
 مقدر شده است برین موقت انتظار و بصیرت حقیقت بشود گشته است و بعد از ظهور منتظر  
 که توان گشت عظم از هر ثوابی بعد از ظهور در اثبات امر او گوشش منحصه و آثار او در جمیع کائنات  
 از هر صانع باشد با که در امم دیگر انتظار ظهور حق داشته فریبش با شعور برانهاست  
 گشته چنانچه حال مشهود است که سایر هم منتظر از رضا و تجلی او بیند و بعضی از آنها هم منتظر  
 نیز بر آید آشنی اکنون منتظره و در دیده خود غطا نموده در گوشها خود و فریاد این است که  
 لم اعین لا یحیون بها و اذان لا یسمعون بها و قلوب لا یفقهون بها

واقعة لا شعور بها من غير قصد و چون این نفس محضه کزیده بر ظاهر  
مخلصه بر وجه بر ارضاء و عمل نموده تا آنکه برینجا فریبند و در جمیع عوالم بر نفعه برسان  
الهم و صد که در اینها باشد و در هر خلق اینها بنفوس اینها بر یکدیگر بنفوس و بر صورت و بنفوس

الذی یحکم و یخلق و انتم فی انفسهم تنظرون و الاله یقصد و یفعل

الباب السابع من الواحد الحادی والعشرون فی الایمان فی المبیان ان

لا یلکن فوق عدد الواحد و ان قتلکم فلیبئکم نعمة مشرفان زینت بر کتایب و تقویان

فی و انما کان بلا اول نفس الی سائر عدد کما فی الایمان فی خلقه علم الیقین من غیر قصد و نیت

والعرف الحروف و اعداد الحروف و انتم تتشرفون فی غیره فلیستقلن باعمالکم و تشرفون الاجرام

العلم بالحکمة و تتعجبون عن خلقها کما فی الایمان فی غیره فلیستقلن باعمالکم و تشرفون الاجرام

و ما اشر فی غیره و کتب من علیهم الیه بنفوسهم ذرقة العلم بقدرهم کما فی المخلصین فدرین اسم

مخلص انبیا که خداوند عالم از آنجا بنفوس و رحمت نام و بالغ بر جمیع عوالم خود بر نفعه برسان

ابتداء مالک کزیده در اینها بر شرف از زنده جلد از کتاب و هرگاه اگر بیشتر از اینها اختیار نمودند

واجب میکرد بر شما نوزده مثال از طلا و این است که در مقام خود سنده زیرا که از حکم

خداوند بر خاوند نموده کزیده اینها در جمیع عوالم خود ظاهر و باطن آنرا بر نقطه میان و در آن

حرف است هر گشته در کتب شریفه و حروف بسجده را ناظر دید چه بر شاهان و چه بر غنیان  
و عیال و شاهان و حروف پس در میان نبوده و معنی و اعمال آنها بهین طریق نموده که خبر از آن  
دیده زیرا که در بعضی حروف همکاران است که عبادت عظمت او را نمایند و شاهد است  
هر کاه در این کتب و حروف بعضی حقیقت نظر نموده است و بعد یاد کن که خط برود است باشد که کتاب  
اول نفس باشد همه آنرا یکجا بر آرد و بعد در هر یک از نفس را بیند و او را بر نفس است  
دسته که چنانچه تمام در آن است که اکثر سبب هر حرف از آن نفس است در زبانه حروف  
نیمه در حرف اول از حروف بسجده در مقام خود که در میجه کند و بگرد که عدد در هر یک از خط است  
در او است شیخ از علم سید لازم آید شمار اوقع در هر حرف این حدیث از قبیل حروف و علم حروف  
آن هر کاه در آنجا با کمال از هر کاه علی است نیمه زبانه به نیز در جمله داده و آنچه است  
از کتابها در نظر بیاید و در نیز او خوبتر از طرز و قاعده نظم او گردانیده و بر نیز در هر زبانه  
تا آنکه خلوطا لانها بیهوده خانه خوار کند نماید و هر گاه شروع با نثر کتاب نیمه از آن است  
مگر جوهرها در هر حکمت او بجز از غیر است که بر حروف گفته از جمله چیزها است  
بحقیقت و ابواب بر جزوده مغزرا از پوست شناخته و یافته جوهرها ضعیف است که زبانه  
فصالی موقت و در جهان از کمال حکمت و عیان است که در این کتب نیز حکایت عاقلانه را در آن  
نظم بود

در روز ظهور

در روز ظهور او که نفس بیجا در آنجا نشسته است از عدد در لذت از علم بر بهر کار که  
رسیده تا مشغول در او علم و حکمت و خالص شد کمال و مخلصانه در دین خود بود و نظر آنجا  
بهر دریا نمیدیدیم که از بر ارض او هر بنفلی در سینه آنها بر حق بود و خود را در ملک  
هر ایت مخلوق معذب شده مال در آنجا خود را بر حق نموده در صحت و موت او و خود را نفس  
خود را نفس خود را از انموله و از این ستمه اعمال که خالص بر ارض او نگاه نمیدیدیم  
عدمتها را از این ستمه بزرگه اعجاز سیده بر آنجا ما را نباید فریبند که در هر مقام الهی  
راجع شده سعادت که چون علم از این زمان ششم هر روز بهر خود کتابت نموده و چند یافته  
منابع دال بر این ستمه بر سر و فرقه اعمال خود را خالص کردند و نظر خود به کمال خود را  
تا میده هر روز فتوح تازه بر حق داده و آیات حق را در بر بطاعت نفس حق و حقیقت خود  
و در هیچ شان متذکر نشسته و منفعت عسرا میگذرد با یک شعوبه عسرا از آن مشرکها  
و لم اشعر لفعالیه است که از خلق با شعرا از حق محتجب شده هر نفسی احکام فرغند و در عالم  
در دین و هر روز کتابت بر علم و در آنهم در آنهم که از خود از محتوی دین مکتب شده بقول  
بعض جهال حق گفته و حق یافته با آنکه بیشتر افعال او خلاف انزال فراتر از نظر است  
که بود ظهور خلق محتجب شده از غیب افعال امتحان بر این گرفته اند و ستمه در اینهم قیام در آنجا

زوال عن آنکه برسد به عمل خود و از طریق ضلالت و جهل همانند آنچه بر خداوند است  
 نصیح شما مخلوق در عطف شما بیکدیگر نشسته نماییید بفرمایید خداوند عالم تعارف و اخلاص و اخیه نیز بار  
 میکند شما محتجب شده از حق و در مسجودید کجا نشسته نمایید تا آنها در بر زنده بود و تمسک و تمسک  
 گشته و از موت که بگذرد او ناگهان بر شما در آید و در پنج آرزوهای شما را بگذرد و فرماید عمر شما  
 بر باد رفته و حقیقت گشته و نشسته گشته و عفت و ناگهان از این جان عاریت سپرد نظر غصه شما  
 حقیقت از وجود خود در ظاهر گشته و این خاتمه عاریت بفرمایید در شمار از خلق و لا کرم  
 ایامت که فرشته و فرشته بفرمایید و این ایامت است و سخنی بفرمایید شده در راه خدا گشته  
 و در سبب قطع شده از زکات و فرمایید به این عام فدا گشته و فرمایید و این زکات  
 دانی جبار علیه بر حق بفرمایید و مغز آن کرده و نظر بر آن گشته است بر آن حق را در حق بفرمایید  
 تا چنانچه نظر خویش را اول گشته و از نظر خود بر خلق اول آورده بر یکدیگر حق را در حق بفرمایید  
 معارف حکمت شما و چون بفرمایید نظر ناگشته و بر هر چه در جمیع خلق گشته است بفرمایید

### سند در باب الثامن من الواح الحادی

والعشرون من الحروف بين الحروف الاربعة العشرة التي هي الحروف العشرة  
 تتوزع في غير هذا الضمير كل الحروف في مفادها فبعضها في معنى واحد وبعضها في معنيين

العلمین و تحقیق علمها و جمعین ارباب الحرف و تعلق بها نفس العلم تا شعور با محزون  
او بجز آنکه الایمان هم ز ضرورتش کوز به و کلمه ایست حرف فعلیه این خطه فرماید عود و طبع  
و صیغه عباد فعلی کار و حد این حفظن با هم کار و مکتوب سواد بجگو فرموده او مفاد مختلفه  
از آنکه لکم العلم لا تعین لکم ملخص اینها باینکه خداوند عالم جبرشانه از انجا که خضر او شاکر  
در صحت کلام و قدرت او نافذ بر جمیع مخلوق بعد از فرموده در بیان با کجای بر تفعیل و انتفاع  
و انقطاع بعد از کتب دین پس را با او مشتق و احکام بر مبنای خودی از فرموده انما یمنع الله  
و طرائق خضر سیرج با علامت حقیقت مسترفیع با جلی در جاتا نمودن بر کردن از فرموده در بیان  
انما حقیقت را که در شرح ارباب کاغذ او شسته و حروف حقیقت بعد جدا جدا در مکانی نگارده  
جمیع بسیار در صند و لطیف نگارده با آنکه بر تمام لطیف و لطیف پیچیده و در مکانی خودی نگارده  
در حفظ و صحت آن داشته آنکه در قدرت که بر هم آن است بحقیقت که حروف بخورده  
انما خضر در صحت الیها در جمیع کلمات که شکر و آنچه با خودی هر نماید از فید عز و دعایها  
که خودی این محفوظ داشته یا انما طلب شفا و شفای نماید حکم آن غیر از آنست باز نموده  
که در هر جا در مکانی لطیف حفظ آن نمایند آنرا است حقیقت نیز که در جمیع کلمات  
مرا خیر بعد از این حرف من زاده حرف او در خط نقطه و به با این که در قدرت با خاک

فقطه در ظهور نفس نموده از شرفیات ادما مخفی از آخرت گذشته بر ظهور حق را در قیامت بجهت  
 اول دیده فایده تغییر نفس سر دیده و فقطه بر نفس محله داشته و بر نظیر هر که نفس فقطه در  
 حقیقت را در فقطه و در ضمیر رسیده دیده از حضرت و اوله هیچ مخفی نگردد و نیز بر نظیر آن  
 حروف و بطریق است از سبب شده در حروف ذوات حروف تجرد در بیان  
 غیر از ذوات نیر در همه را از استیلا از نفقه سبب شده از استیلا حقیقت هر کاد است  
 الی را در نیز نفس در مشا هر نموده فقطه بر نفس سر در بیان از حقیقت کتابها و در حضرت ظهور  
 آخرت نفس ابتدا و انتها دیده منتهی بیات است با آنکه سر بخار در فقطه در صوره  
 نماینده و مخفی نگردد از استیلا تا در در حقایق از نفیر فرار داده و در حفظ و صورت آنها مبالغه  
 داشته در حکما هست ابیات خداوند را با جا نراده هر آنچه نهند در ارتعاع و تنوع  
 کتب جبهه مخفی نمایند تا آنکه مراقب شبهه ارواح این کتب با آثار ظهور او در ابیات بر نفقه اطمینان  
 روح حقیقت آن است هر چند شایر که در قیامت بعد از آنکه در ظهور او با روح آن حروف در  
 حق تعالی مستقلین در ظاهر حروف کمال نیکنموده در شرفیات ظاهر و باطن و شایر که پس  
 عمل سبب نجات گشته و منزه است و بنابر این شیوه حقیقت در افکار و مظاهر که در ظهور  
 و مقبر از ظهور و بعد از ظهور تا آنکه برضای او هر که در نماز با روح در قیامت کتابها که

که آثار باطنه نفس قضیه است مخفی شده نزدیک بشر فطر آنها نشسته تا آنکه بنا بر نفس آنها معنی  
 نموده پس جمع نماید و طلب کند از او چونکه فاعلی میگردد با حروف در نفس شما و معارف و حکم الهیه  
 از من بی آن اذن نموده و منقطع از هر نفس سازید شاید که شما مختلف در این نموده کرده  
 نموده بر یک مناجات عمدتاً در بعضی خوانا عکس مردم مقابلین بعضی است با این <sup>انتم</sup> مطلق  
 از خود در نمایند باین معنی که با بر او بسزایست و در سوره باین و انظار باین عذر نموده و نظر داشته  
 از جبر سببها و هر طبعی که آزاد دارد و شاید که شما مختلف در این نموده با یک شماره <sup>انهم</sup> حکمین  
 و شما بخوانید که بعد مگر که بنمایند آنچه مایه است حاجت و سر در ذاتی شکست و با مشغولت در امر کرده  
 و در نماز هر آنچه سیده این شکر نموده و ما بعد از او هر آنچه مایه است در کتاب بر او <sup>کادوا</sup>  
 حفظ نموده در مقام تک و بلند او هر گاه بجهت در جبهه چند نفر چنانچه در بعضی طیار و علمیه <sup>حکما</sup>  
 از آنها در صیغه که با فاعلی بخند از آثار و الواج و کتب و ابیات هر را محفوظ داشته از هر قسم <sup>باشند</sup>  
 شده است خواه آنکه همگی در یکجا نهند یا آنکه در مکانها جدا جدا هر یک با آنچه و نخواهد است از <sup>در حد</sup>  
 خداوند مستنانه علی را بر شما هر آنچه بر خود دشوار سازید هر را در روح در مکان <sup>در است</sup>  
 و در سوره عمدتاً و اعمال خود را فالصالحه هر که در بند در جمیع مراتب مستغرق باشد با بقضای <sup>بجهت</sup>  
 وجود بر بند نیز لا والله خلقکم و ابعثکم لیسئلفوا و رحمت وجهو لا یزالو لهدی حق شما <sup>بگازند</sup>



مانده برضای پروردگار و همیشه و غمناک است که در این معنی مانده اما حقیقت برادری  
 منان و در حفظ لفظ روح آنرا که حرف مسند است برادری و ظهور حضرت اولی امین است  
 در آن معنی هیچ نقطه از نقاط حقیقت را انکار نشود بظواهر و در آنجا که بر نمونیم  
 آنکه نفس جمیع مظاهر الیه لفظیه است و لفظه را در حضرت نفس بظهور است بر کرده  
 در ظاهر و باطن ایشان است اول و آخر هر چه این نقطه است چه در هر گاه بر عرض ظهور است  
 نماینده یا آنکه بر خاک مدلت و خاک است هر چه می بیند پرستش بر قطن دنیا است بر آب  
 این شکر است متغایره متغایره باعث بر حیات نبه سبب بر حجاب است از لحاظ است  
 جمال او در محبت نماید نسبت حقیقت هر گاه بقدر رسیده اشرف است از انبیا است  
 او را در جمیع کلمات مشعشع می شود با آنچه مکرر در عوالم خود و در اشرف است از جمیع  
 مظهر حقیقت بر فرزند خویش است بقدر آنکه در عوالم است و در عوالم انبیا است که در آنجا  
 است

روز عظیم از آنم تفکر **الباب التاسع من الواحد الحاد**

والعشرون من مجلس من مفاصلها و از مجلس من مفاصلها  
 و در باب اول از آنم تجرد از دنیا و در مفاصلها و در مفاصلها  
 عشره در آنم و از آنم فریاد منم و در مفاصلها و در مفاصلها

الا ان تجوز القصد في ملكه وهدو في مفعوله بجزء من رفع عنكم ذنوبكم انما لكم السلام  
 على اولادكم وامن من نزل على احد فعلية بغيره وبقدره ان يثبت له بها نفسه وبقدره  
 فحولوا ان تجوز عن فروعها كما هم المستفوزون له والبقدره من الله انما المستفوز  
 الذي له الاسماء الحسنی عن كل شیء وانما كماله لتساويها عن بعض انبیا  
 خلافه عدتها نه وبقدره انبیا من فروعها جميعا باو باو اما انما كماله انما هو من فروعها  
 وبقدره علمها انما ارادة او در اتباع ابن مری باطاعتها ارتفاع شجره حقیقت فرار  
 گرفته وچون انبیا ذات لهم معلوم نشسته مری باطاعت ودر اشجار حقیقه او از این سبب ارتفاع  
 هرگز از خط با ارتفاع واتباع حجت خود فرار داده پس هر انچه هم دارد در شجره نشسته واطاعت انچه  
 در او امر او و نظر نه نشسته مری بسو شجره حقیقت واتباعها هر انچه را در اطاعت واتباع  
 او نشسته از اینجه او فرموده که هرگاه مجلس منعقه شود ودر آن بحاجت کس در راه و سبب انبیا  
 اشکار نشینید در آن مجلس مری طرف نشسته اند از ارتفاع او نشانه در حد کمال اشکار نشسته  
 در نهانیت انبیا واتباع مری که در جلیز ارتفاع واتباع منزه شجره حقیقت نشسته  
 راجع بشما خواهد گشت پس هرگاه از چنین مجلس مری باشد در شما بر خفا انبیا مری از حد  
 و فرموده پس بخار از غم مری شما را لازم ودریست او از نوزده مشغال طلا که جز این عمل خود داده

من بعد از صد و دهم در میان تجاویز نماید مکنز مایه بر شش جبر این علم صحیح شمار برسد  
حق در چنین محضر جا داده و مجبوراً در اینجا نشسته اند در آنوقت بر هر کسند بر شما لازم بود  
از کتاب خدا آنچه بخود رسد در آن از حکم با و این زوده مشغال طلا جز آن جبر که بر شما صحیح  
نیز آنکه آننگاه بر رقبه او بجه بر زنده شایسته کرد از گذشته بر او است آنچه نوحه در شاعرا  
و عند نفس بر ریح از این علم وضع از عالم عفو فرمود بر شما از فضل رحمت حق تا آنکه در عالم  
سعاد فرود آید نشسته در بجزو فضال او منفر کرده بثمره نیز حکم آنکه شما از صد و دهم در میان  
نمونه در آنچه تا امر رسیده است پس تقسیم ثابت نموده در این علم غایب و از صد و دهم خارج  
از اطاعت و فرمان او سر نمایید و از آن فرجه است ضایع بر شما و حکم شده است در بر شما  
زمانیکه نشینند هر چه باشد شما را اینک نشینید بهر چه بود فراموش بر او نمیشوند  
و قدرت بر آن نیستند که در چون مجلس نشینند مرا آنکه بخواهید در وقت داشته باشید که مکانی  
تمنا شده باشد در آنوقت از آن است بر شما و با هر چه نیز است از فضل غیرت بر هر کس  
حق شما کن این بیان و سایر این صفت از قائل شایه آنکه شما بر خدا خدایان  
آزید و در مجلسها معنی او اندوه شما از آن است بر شما بهر طور که بخواهید در رفع کردید از شما  
این حکم بر آنکه شما هم و محزون گویید و عزادار گردید بر او از صد و دهم از آنکه نازل شد که

در این مجلسها همیشه که در عزت نموده نفس خود در رعایت او داشته و حرمت نموده و در داشته  
اورا در مکان نشین ادرانده و ساکنان از مجلس حرمت در رعایت او نموده آرام او نموده  
و عزت او عزت در هر گاه که در محبتش نه از این صلح خداوند بر همه آنها در حقیقت که استغفار نماید  
خدا را بخواند بجز اینها انا نستغفر الله الله لا اله الا الله الحسنى کلشی  
وانا کلا الیه لیتابون ثمه از هر آنکه باشد پر روز شریف مجلس بر باشد به منقطع  
شجوه حقیقت با دلدار او در آن مجلس حاضر شدند و نفس را طلاع بر آن از همه دعا بکنند خیرام  
نمونه آنکه بر شجوه که غیر لایق چیز واقع شود هر گاه ساکنان از این ایام با بن زمین زین  
و با بن خود عملی در دنیا کردند هر آینه شجوه حقیقت در روز ظهور و قیامت ظهور میکنند  
و زمره مؤمنان هم غیر لایق عملی نکرده اند و هر چه این است او در دنیا خود کار  
و داشته بعد از طاق حق است طاعت هر او را او دنیا آن تصویر بود هر که را در آن  
عمل نمایند این است که خداوند سبحان در حقیقت مخلوق خود با او در دنیا خود کار  
و همه آنکه در روز ظهور با بن نوع آداب مزبور کرده در جمیع شجر با جهاد هم از شکر و قاف  
و سکو از خارج کردند نه چنانچه در این شهر بر شجوه حقیقت یاد داشته نمائی که بر بساط فرج  
داخته شده مکان نشین نموده و آنجا حقیقت استغفار نموده بر در صف اول